

## تربیت انسانی

از آنچه گذشت چنین برمی آید که هدف تربیت منحصر به تاءمین موجبات شکوفائی کششهایی که قبلاً "در طبیعت آدمی تعبیه شده نیست طبیعت به منزله ماده است که باید بدان صورتی متناسب داده شود، صورتی که حتی بالقوه در طبیعت موجود نیست. زیرا صورت مذکور فقط از مقوله زیستی - روانی نیست، از مقوله عمل و اخلاق و شاید ازین نیز برتر است. پس باید از طبیعت ساخته و پرداخته فراتر رفت تا جوهر موجود و هدفهای غائیش تحقق یابند.

هدفهای غائی به تمامی به جامعه نیز مربوط نیستند. راست است که آدمی باید برای رسیدن به حد اعلائی رشد از مرحله اجتماعی شدن بگذرد معذک تربیت مترادف با اجتماعی شدن نیست اجتماعی شدن فقط نخستین هدفی است که در برابر هدفهای طبیعت قرار می گیرد. اجتماعی شدن یا اجتماعی کردن، روشی برای خارج ساختن آدمی از دایره غرائز و وارد ساختن در دایره خواسته های ارادی است. اما اجتماع هم بنوبه خود فقط یک ماده است و نسبت به آنچه واقعاً "جوهر آدمی را تشکیل می دهد جنبه اعتباری و خارجی دارد.

این گفته که اجتماع و طبیعت ماده اند، بدین معنی است که اینها وسیله اند و مانند هر ماده و هر وسیله دیگری، محدودیتهائی دارند و در مقابل تعالی مقاومت می کنند. آدمی از طبیعت خود، از جسم و از تمایلات خود و نیز از

# مسئله تربیت (۳)



اجتماع ، از نهادها و از عادات آن ، برای آنچه قرار است بشود ، به عنوان وسیله استفاده می کند . بنابراین ، باید ابزار طبیعی صورتی مطلوب داشته با ابزار اجتماعی انطباق کامل پیدا کند تا بتوان از هریک ازین دو حداکثر استفاده کرد . همچنین باید مقاومتها و محدودیت‌هایی که در فوق بدانها اشاره شد از میان برداشته شود و به عبارت دیگر ، نقش وسیله بودن آنها همواره مورد نظر باشد . مگر نه اینست که ورود به زندگی اجتماعی به منزله فرار از فشارهای طبیعت و بازگشت به طبیعت نوعی گریز از جنگال ضرورت‌های اجتماعی است . هم آهنگی وقتی حاصل و تعادل موقعی برقرار می شود که ناهید هدفهای درونی و اخلاقی و وجدانی اجازه دهد که وسائل تابع این هدفها شود و بر آنها منطبق گردد .

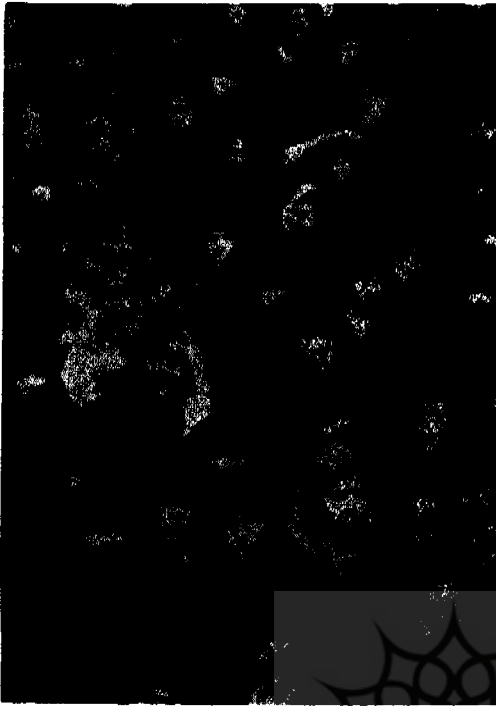
بدین ترتیب به خود موجود (آدمی) باز می گردیم و شناخت حقیقت وجود او یعنی آنچه باید بشود ، ضرورت پیدا می کند . فلسفه تعلیم و تربیت قبل از هر چیز فلسفه انسان است . تنها بدین شرط است که می تواند مایه تربیت خود را انجام دهد ، یعنی درجهت شکل ، وحدت ترکیب و تالیف مجدد و مداوم انسان گام بردارد ، در درجه اول انسان را از کشاکش نیروهائی که وی را درجهات مختلف می کشند رهائی بخشد ، او را در مقابل خطر تفرقه فکر و تجزیه اراده حمایت کند ، وجدان را تنها صفت مشخصه وی بشناسد ، استقلال اخلاقی را که تسلط بر خویش زائیده آنست و از طریق این تسلط حکومت بر اشیاء ، اعم از مادی و اجتماعی ، وی را ممکن تواند شد ، بوی عطا کند .

با این تعریف تناقض اصلی تعلیم و تربیت

که همه تناقضات دیگر منشعب از آنست آشکار می شود . برآستی ، یا موجود (آدمی) چنانکه تربیت طبیعت گرا می خواهد بدانچه هست وفادار می ماند و کوششهای خود را فقط مصروف توسعه امکانات بالقوه موجود در طبیعت اولیه خویش می سازد و بدین ترتیب از اینکه به حقیقت وجود خویش برسد ، باز می ماند ، یا از طبیعت اولیه خود چشم پوشی می کند و چنانکه مطلوب تربیت اجتماعی است ، درصدد آن برمی آید که در درون خود طبیعت ثانوی بی که نسبت به طبیعت اولیه ساختگی و تصنعی است ، ایجاد کند و وحدت درونی وی به علت وجود بزرگسال بیش و کم گسسته می شود . بنابراین ، مسأله اساسی تربیت مسأله بازگشت به خویش است ، بازگشتی که مستلزم گذشتن از طبیعت ساخته و پرداخته و تاحدی خارجی ، به مقتضیات درونی انسان است که موجب می شود وجدان معنوی شکل بگیرد . این امر جز با بزیر فرمان آوردن طبیعت و سازش متقابل با آن ، امکان پذیر نیست . مسأله تربیت مسأله ناهید گذاشتن روی طبیعت به منظور تبدیل آن به صورتی روحانی و معنوی است .

از آنچه گفته شد چنین نتیجه می شود که مسأله بازگشت بخود درعین حال مسأله رهائی از خویش هم هست . اگر طبیعت را نمی توان به حال خود گذاشت ، از آن جهت است که طبیعت بار سنگین گذشته را بدوش می کشد ، بطوری که بحال خود گذاشتن آن چیزی جز تن در دادن به یک نظام قاهر نیست .

اگر اجتماعی شدن به سهم خود ، فقط گامی درجهت رهائی است از آن جهت است که



طبیعت عمل تربیتی ناشی از همین واقعیت است، زیرا عمل روی دیگران، تأثیر گذاشتن روی دیگری، تأثیر یک وجدان تحت تأثیر دیگر وجدانی دیگر، فقط وقتی امکان پذیر است که آنکه درصدد اعمال آنست، نظام این توقعات و ضرورتها را به صورت تحقق یافته در وجود خویش داشته باشد، به قسمی که بتواند سرمشق واقع شود و مربی آرزوهای خود را در و تحقق یافته ببیند، یا لاقابل مشاهده او چینی احساسی داشته باشد. هیچ تربیتی واقعا "ایجاد کننده نیست. تربیت سبب بروز و ظهور وجدانی جدید کهریسه‌ای در خود موجود نداشته باشد، نمی شود. از اینرو، تربیتی که منحصرا مبتنی بر تبعیت از دیگران باشد، تربیت واقعی نیست. به بیان دیگر، تربیت وصله‌ای پایبندی که بر وجودی افزوده شود نیست، کمکی به رشد موجود می باشد. تربیت به مورد تربیت چیزی

اجتماعی شدن نیز قبول نظامی از قواست که تابع مکانیسمی به همان اندازه قاهرانه می باشد. آدمی با اجتماعی شدن رویهم رفته فقط معبود خود را عوض کرده است. با این همه، ازین طریق اندیشه، اینکه راه نجاتی وجود دارد و این احساس که رهائی کامل فقط بدست خود وی امکان پذیر است، دروی پدید می آید، مشروط براینکه بتواند در لابلای همه، تأثیرات اجتماعی بی که روی وی اعمال می شود، خود را باز یابد.

از اینجا به این نتیجه می رسیم که رهائی واقعی تنها بدست فردی که خودش آنرا در وجود خود تحقق بخشد، امکان پذیر است. هیچکس دیگر نمی تواند به نمایندگی وی آنرا انجام دهد. برای ایجاد خویش باید خواهسان آن باشیم. عمل روی خود امکان پذیر است، زیرا موجود قوای مربوط به وجدان خویش را بگسار می اندازد و این قوا همان قوانین مربوط به طرز کار آن است. هر وجدانی آرزومند است که مالک وجود خویش باشد. این اصل اساسی وجود آدمی است و رشد ذهنی چیزی جز یک سلسله مراحل که برای وصول به حد تملک خویش طی می شود، نیست.

همین هدف غائی فعالیت وجدانی و مشعور است که تربیت را ضروری و ممکن می سازد، تربیت ممکن است، زیرا زیر بنای هراقدام تربیتی وجود نظام واحدی از ضرورتهای اساسی (نظام واحد ارزشهای کمال مطلوب) در تمامی وجدانهاست. تربیت ضروری است زیرا فرد تنها با نیروهای خود برین نظام دست نتواند یافت. عبارات دیگر، هیچ وجدانی بدون همکاری وجدانهای دیگر به کمال خود نتواند رسید.

جانوران دانشمند، به همین طریق عمل می کنند.

رام کردن و دست آموز کردن در صدد نیل به هدفهائی ساختگی است که هیچگونه وجه شابهتی با فعالیتهای طبیعی حیوان ندارد. اگر بعضی غرائز را مورد استفاده قرار می دهد برای آنست که آنها را از مسیر اصلی خود خارج سازد یا جریان رشد طبیعی آنها را متوقف نماید. دست آموز کردن بخصوص درپس ماشینی کردن حرکات حیوان می باشد، تا بتواند برحرکات و رویه های مورد نظر یعنی نتیجه غریب و عجیب و غیر منتظری که مطلوبست ( ایجاد وحشت، تعجب، سرور یا تحسین در تماشاگران) دست یابد. بطور کلی فعالیت مصنوعی بی که از طریق رام کردن بسرحیوان تحمیل می شود ماء خود از حیوان نوع دیگری وغالبا " ماء خود از انسان است. این فعالیت ساختگی تقلید یک زندگی خارجی است: اسب محاسبه و میمون بازیگری می کند. حیوانی که خوب دست آموز شده باشد به ماشین خودکاری شبیه است که ادای موجود زنده در می آورد و همین امر خنده آور است. اما خودکساری ماشینی بی که بدین طریق بدست می آید هر چه کاملتر باشد بیشتر بازندگی خاص نوع حیوان مابینت دارد. به همین دلیل هم دست آموز کردن بکلی مخالف تربیت است.

اهلی کردن به تربیت نزدیک تراست. اهلی کردن نوعی دست آموز کردن ولی ریشه دارتر و پیچیده تر از آن است. وجه تمایز آن اینست که نه به منظور سرگرمی و تفریح، بلکه بصورت اعمال سودمند اجرا می شود. به علاوه، اهلی

را که قبلا " به نحوی درو نبوده است، نمی دهد تربیت فقط چیزی را که مورد تربیت طبعاً طالب آنست، بوی تلقین می کند. تربیت از سوی مربی تذکر واز جانب مربی تنبیه است. اگر تا این حد پیش نرود، به صورت حمایت، دفاع یا تعلیم جلوه می کند و تربیت واقعی نیست. تربیت می تواند طبیعی خوانده شود نه از جهت که هدفهای طبیعت را پذیرفته است بلکه از آنروی که جریان خود را بارشد وفق می دهد و بذاقتضای آن تنظیم می نماید. همچنین، تربیت می تواند اجتماعی نامیده شود، زیرا پیوستن به زندگی گروهی تنها وسیله ایست که از طریق آن، آدمی به ارزشهائی که شخصیتش از آنها تغذیه نموده و با آن تقویت می شود، پی می برد. اما تربیت بالاتر از همه اینها، انسانی است زیرا هدف غائی آن همیشه انسان و استقلال معنوی و اخلاقی اوست.

دست آموز کردن (۱)، اهلی کردن (۲) و تربیت کردن (۳)

از آنچه گفته شد تفاوت تربیت با دست آموز کردن و اهلی کردن حیوانات بخوبی آشکار می شود. هدف رام کردن یا دست آموز کردن اینست که در موجود زنده عاداتی تشکیل شود یعنی مکانیسمهایی ساخته و پرداخته و آماده بهره برداری ایجاد گردد که بتوان آنها را بیاری تداعی تصاویر حسی - حرکتی و با استفاده از انعکاسهای مشروط با ضربه های خاصی براه انداخت. دست آموز کردن از راه یادگیری بغایت صورانه حرکات درجسوی آکنده از هیجانات شدید که پیوندهای مربوط را مستحکم تواند کرد، حاصل می شود. رام کنندگان حیوانات وحشی و درنده و پرورش دهندگان

✽ لطفاً " ورق بزنید

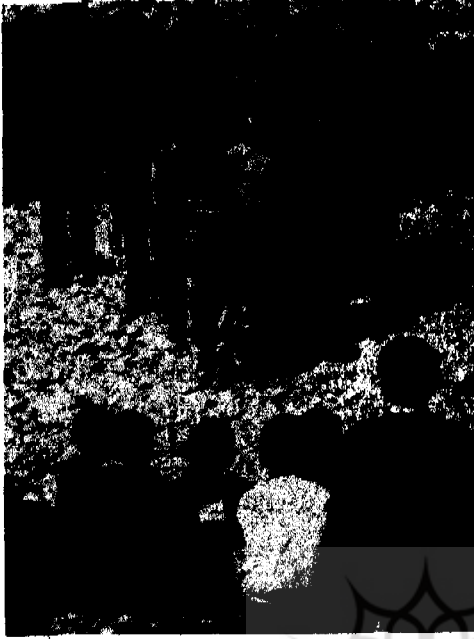
## بقیه از صفحه قبل

تربیت درصدد تحقق کامل موجود و در پی شکوفائی کامل جنبه‌های اصیل وجود او می باشد. ازین بالاتر، تربیت، موجود مورد تربیت را درجهت شکوفائی کامل و تحقق همه جانبه امکاناتش، بوسیله خودش تشویق می‌کند. دراین راه ازو حمایت می‌کند، ابزار لازم را دراختیارش می‌گذارد، نتایج تجربیات قرون گذشته را در دسترسش قرار می‌دهد. ولی وصول به نتیجه قطعی درگرو اراده و کوشش مصممانه و شخصی خودش می‌باشد.

دست آموزکردن وقتی کامل است که حرکات خود به خودی و طبیعی حیوان بکلی قطع شود. تربیت، بعکس، وقتی موفقیت آمیز است که به نوعی نرمی و انعطاف، نوعی غنا، نوعی رهائی و آزادی منتهی شود، نه اینکه به تصلب و ماشینی شدن قوای حیاتی بیانجامد، یا لااقل انرژیهای پست تر را فقط به سود انرژیهای عالیتر تحت نظم درآورد.

از آنچه گفته شد نباید چنین تصور شود که دست آموزکردن در تربیت هرچند تربیت آزاداندیش و استقلال طلب باشد، سهمی ندارد. اولاً "مادام که تربیت به عنوان آشنا ساختن جوانان با عادات و آداب و رسوم و معتقدات گروه ملحوظ بوده‌است، تا زمانی که هدف آن محدود به اجتماعی بار آوردن کودک بوده و تا وقتی که جوامع بسته تصویری از تربیت مستقل و مبنی برنظام ارزشهای مدنی مشترک بین همه جوامع نداشته‌اند، تربیت به روش دست آموز کردن معمول بوده و با ایجاد انضباط شدید موجبات شباهت اذهسان را فراهم می‌آورده است. بدین ترتیب نوعی اکثریت گزائی حاصل می‌شود و فردی که حرکات و معتقداتش کاملاً ماشینی شده به صورت تصویر

کردن، نسلهای متوالی را تحت تاءثیر قسار می‌دهد. اهلی کردن، غرائز راعمیق تر از دست آموز کردن بکار می‌گیرد و به دگرگونیهای پایدار در طبیعت حیوان منتهی می‌شود. دست آموز کردن، تاءثیر فردیست، و حال آنکه اهلی کردن، غالباً "گروه را در برمی‌گیرد. زندگی و روحیه گله وار غالباً وسیله اهلی کردن است. در اهلی کردن، رشد غرائز پیش از وقت متوقف یا از مسیر طبیعی خود منحرف می‌شود. و بالاخره اهلی کردن به صورت تشکیل مجموعه‌ای از عادات، حتی عادات ارثی می‌گردد که صورت نوئی به زندگی حیوان می‌دهد، درمی‌آید. ولی حرکات حیوان هرگز ماشینی نمی‌شود، حیوان به صورت ماشین در نمی‌آید و حرکاتش مکانیکی و غیرارادی نیست. بیشتر طبیعت ثانوی بی کسب کرده است که گاهی چیزی جز تغییر شکل طبیعت اولیه‌اش نیست. اهلی کردن حد و سطی بین دست آموز کردن و تربیت کردن است. دست آموز کردن سرگرم شدن و تفریح و هدف اهلی کردن سود بردن و بهره کشیدن از حیوان است. اینها اشکال اجتماعی کردن جانوران است، اما اجتماعی شدنی که با طبیعت حیوان مناسبتی ندارد و نتیجه دخالت عوامل بیگانه در جریان رشد و زندگی حیوان است. این اجتماعی شدن مقدماتی و ابتدائی هم‌ماش انطباق و انقیاد است انطباق فعالیتها با آهنگی یکسان برای همه افراد و انقیاد درجهت تاءمین منافع آدمیان. بنابراین، تربیت جریانی غیر از دست آموز کردن، اهلی کردن و حتی اجتماعی بار آوردن است. تربیت دنبال هدفهایی که نسبت به وجود موجود مورد تربیت بیگانه باشد، نیست.



بدین ترتیب، عمل تربیتی تا حد زیادی واجد خصوصیات اعمال اخلاقی است: عدالت است، چون از احترام گذاشتن به کودک سرچشمه می گیرد، ایثار است، زیرا از تبعیض قدرت تربیتی از مصالح کودک حکایت می کند درعین حال عدل و ایثار یعنی همگساری وجدانهاست، زیرا، مبین مسوولیت مشترکی است که بزرگسال و خردسال در یک زمان بعهده می گیرند: بزرگسال خود را در سطح و درخدمت کودک قرار می دهد، و کودک سعی می کند با احراز صلاحیت لازم به جرگه بزرگسالان درآید. وقتی جنبه های متفاوت پیوند وجدانها کاملاً احساس گردید، عمل تسربیتی، به قول کرش اشتاینر<sup>۱</sup>، به نوعی عشق ورزی و محبت تبدیل می شود.

مقصد عمل تربیتی وحدت وجودی انسان است که طبق ضابطه های که همان قانون اساسی

آدمی کمال مطلوب جامعه در می آید. ازین رو تربیت اجتماع گرا اساساً چیزی جز دست آموز کردن یا اهلی کردن نیست.

معدلک از آنجا که تربیت ناگزیر با اجتماعی بار آوردن کودک آغاز می شود، ضرورتاً "آثار بیش و کم حائز اهمیتی ازین نوع پرورش در تربیت به معنای اخص باقی می ماند. آدمی از لحاظ امکانات انضمامی خود موجودی محدود است، شکوفائی انرژیهای عالی وی جز با صرفه جوئی و محدود ساختن مصرف انرژیهای ذاتی میسر نیست. به علاوه ابزار اجتماعی شدن، ساخت عقلی محض ندارد. عده ای از آنها نظیر زبان، خط، علائم حساب، سلسله اعداد، قواعد املاء و نحو صورت نمادی و جنبه سمبولیک و نشانه ای دارند. کار برد آنها لزوماً از طریق تمرین و تکرار یاد گرفته می شود و طی آن تربیت پیش و کم به صورت دست آموز کردن در می آید. همچنین در تمام علوم تا آنجا که از فرمولها، فهرستها، علائم و نشانه ها استفاده می شود پای حافظه و یادگیری ماشینی در میان است.

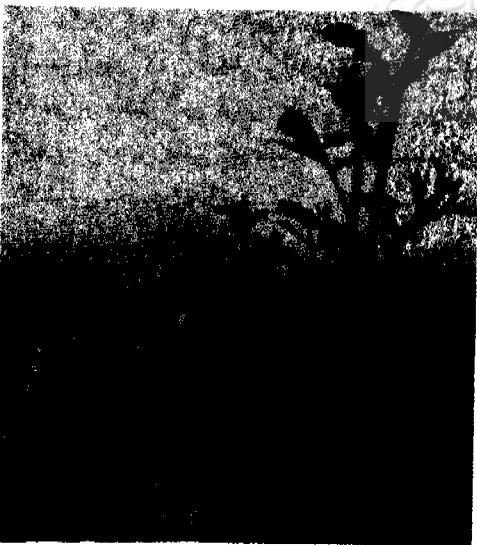
باین همه، حتی وقتی تربیت، ظاهری شبیه دست آموز کردن پیدا می کند، بین تربیت واقعی و دست آموز کردن تفاوت اساسی موجود است. بدین معنی که هدف دست آموز کردن خود آنست و چیزی نیست و در حالی که دست آموز کردن وقتی در خدمت تربیت باشد تنها وسیله نیل به هدفهایی است که از حد آن تجاوز می کند و با ماهیت آن تناسب و تناسبی ندارد.

تربیت کوشی جهت تحکیم روابط انسانی

خودبینی دهلیز مرگ است .

برخلاف خودبینی که تجسم جنبه مادی  
کششهای طبیعی و غرائز ذاتی است ، اصلت  
شخصیت ناءیبید این مطلب است که صورتی  
واحد ، ابتدائی و خالص عینا " در همه  
وجدانهای عامل وجود دارد . این صورت  
همبستگی شیئی ارزشمند با فاعلی موظف است  
چنانکه تمایل به خیر همواره با تبعیت از قانون  
اخلاقی مقارن می باشد . اما تعریف شخصیت -  
گرائی هرچه باشد ، باید ادعان کرده از دوره  
کانت وحتى از آغاز دوره مسیحیت بلکه پیش از  
آن ، تحول تفکر اخلاقی تحت ناءثیر آن بوده  
است و چنانچه برای این ناءثیر در اخلاق و  
نتیجه در تعلیم و تربیت ، مقام برجسته ای قائل  
نشویم ، برخلاف مسیر نهضت فلسفه اخلاقی  
حرکت کرده ایم .

بدیهی است که شخصیت گرائی هم خطرانی  
دارد : خطر آنیکه به خود بینی گراید و بدان  
مشتبّه شود . نیز این خطر که درباره قدرت یا  
کیفیت قوه خلاقهای که موجد فردیت است  
دستخوش گمان و پندار شود . و بالاخره



وجدان آدمی باشد ، امکان پذیر می شود .  
بنابراین ، تعلیم و تربیت تحکیم روابط است :  
تحکیم روابط قوای حیاتی انسان در اعمال  
هم آهنگ بدن ، تحکیم روابط استعداد های  
اجتماعی در توافق با جوامع ، و تحکیم رابطه  
انرژیهای معنوی با وساطت حیات جسمی و حیات  
اجتماعی ، در شگفتگی کامل شخصیت فردی .

تربیت در درجه اول مبارزه علیه  
خودبینی است ، زیرا ، خودبینی طرز تلقی عملی  
آدمی است که عالما " عامدا " خود را قبله  
خویش ساخته و نمی خواهد جز به کششهای  
مربوط به طبیعت زیستی - روانی خود به چیز  
دیگری اجازه خود نمائی بدهد و تنها در  
جستجوی تشفی خواسته های خویش است .  
خودبینی ، حیاتی مخالف حیات معنوی است .  
خودبین ، که زندانی خویشتر خویش است و  
راه آینده را بروی خود مسدود ساخته و با  
طرد هرگونه تجدید وضع و تغییر دیدگاه و با  
صرف نظر کردن از آرزوی خروج از خود و با  
چشم پوشی از توجه به عالم برون ، بیوسنه  
به سوی فقر معنوی می گراید ، به طور کلی اصل  
حیات را در خود انکار می کند . موجودی که  
واقعا " زنده است به استقبال عالم خارج می -  
رود و مایل است آن را در وجود خود منعکس  
نماید ، و بدین حقیقت واقف است که خود  
نسبت به جهان نقطه نظر و دیدگاه خاصی بیش  
نیست . خودبین ، با سنگر بندی در برابر جهان  
و جهانیان و با حصار کشیدن به گرداگرد خود  
به انزوا کشیده می شود و با کناره گیری و انزوا  
از جنبه روانی و معنوی خویش می گاهد  
ماشینی می شود ، زندانی طبیعت و گذشته  
خویش می گردد و از آزادی که هستی آدمی  
بتمامی بدان وابسته است ، صرف نظر می کند .

خطراتیکه تحت تأثیر تمایل به خود نمائی یا  
 صیانت نفس، به تحقیر ارزشهای ساده  
 اجتماعی پرداخته وظایف پیش پا افتاده روزانه  
 را مورد غفلت قرار دهد. فضیلتی وجود دارد که  
 فرد گزائی به سادگی فاقد آنست، این فضیلت  
 فروتنی است که دراصل احساس نسبی بودن  
 هستی و در درجه اول هستی خویش است.  
 اینکه بخواهیم خودمان باشیم، ضروری و  
 مستحسن است مشروط براینکه در باره ارزش  
 خود مبالغه نکنیم. وجدانی که به حد اعلائی  
 تفرد ناآل آمد نباید به وجدانی مسدود بدل  
 شود. درست بعکس، باید حتی به وجهی ممتاز  
 هم که شده فکر خود را هرچه بیشتر و کاملتر  
 نسبت به اندیشه بی پایانی هستی گشوده  
 نگه دارد.

فردیت واقعی و با ارزش آنست که از تعلق  
 خود به جامعه ارواح آگاهی کامل  
 داشته تحقق خود راناشی از این تعلق  
 و وابستگی بداند، قانون تحقق وی تلاشی  
 است که درهریک از لحظات هستی خویش بسه  
 یاری سایر افراد که وضع مشابهی دارند برای  
 درگذشتن از خود و تجدید وجود خویش، می -  
 کند. تربیت، نشانه و درآمد چنین کوششی  
 است. وجدان جز از این راه که هدفهای  
 وجدانهای دیگر را طبق دیدگاه خاص خود از آن  
 خود سازد و متقابلاً از جامعه ای که از وی  
 و دیگران تشکیل می شود تمکین نماید، به  
 هدفهای خاص خود نتواند رسید. این اتفاق  
 نظر روحی والا ترین کمال مطلوبی است که حیات  
 می تواند در طلب آن باشد.

Dressage - ۱

Domesication - ۲

Education - ۳

